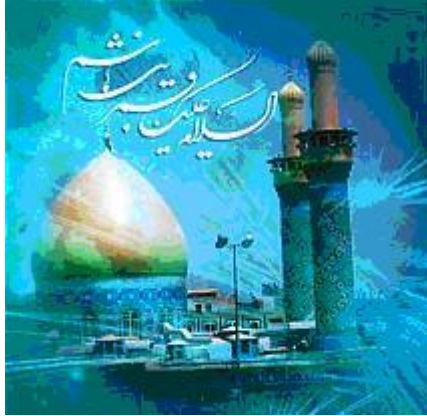


عباس شناسی



محمد تقی صرفی پور



تولد

نقل شده است پس از شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها علی (ع) به برادرش عقیل که در حسب و نسب شناسی وارد بود فرمود: زنی برای من در نظر بگیر که از قبیله شجاعی بوده و برادران شجاعی داشته باشد و عقیل پس از تفحص ام النبین کلایه را برای حضرت در نظر گرفتند و حضرت با ام النبین ازدواج فرمودند که علاوه بر چند دختر چهار پسر رشید بنامهای محمد، جعفر، عباس، عثمان متولد شدند. که از میان این چهار، پسر عباس از همه رشیدتر و زیباتر بود بطوریکه بعدها به او می گفتند: قمر هاشم، ماه بنی هاشم.

حضرت عباس (ع)؛ ولایتمدار

یکی از شخصیتهای بی نظیر از جهت ولایتمداری و وفاداری

و شجاعت و فضیلت‌های دیگر قمر بنی هاشم حضرت
عباس بن علی ع است.

-ابوالفضل

مشهورترین کنیه حضرت عباس(ع)، ابوالفضل است که
نشان از فضیلت های بی شمار او در عرصه های مختلف
زندگیش دارد.

مورخان نقل کرده اند: نامیده شدن او به ابوالفضل، به دو
علت بوده است:

-داشتن پسری به نام فضل

-زندگی سرشار از فضیلت آن حضرت، زیرا ابوالفضل
یعنی پدر فضیلت ها

که به نظرمی رسد که علت دوم، مناسب تر باشد.

- ابوالقاسم

جابر بن عبدالله انصاری در زیارت اربعین، خطاب به
حضرت عباس(ع) گفته است: «السلام علیک یا ابالقاسم

!السلام عليك يا عباس بن علي! ¹

- ابوالقربه

یکی دیگر از این کنیه ها ، که دلاوری و مردانگی در آن جلوه گر است ابوالقربه می باشد که حکایت از شکافتن سینه سپاه دشمن در رسیدن به آب شریعه برای سیراب کردن کام تشنگان دارد .

القاب

-قمر بنی هاشم

حضرت عباس(ع) از زیبایی ویژه ای برخوردار بود و به خاطر صورت و سیرت زیبا و قامت رعنا و رشیدش او را « ماه خاندان بنی هاشم و قمر بنی هاشم» می خواندند .

¹ مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، زیارت اربعین منسوب

- باب الحوائج

این مقام و لقب «باب الحوائج» را خداوند به حضرت عطا فرمود و وجود عظیم او را شایسته این لقب دانست .
توسل به حضرت نیز موجب روا شدن حاجات است؛ زیرا پذیرش شفاعتش در درگاه خداوند، قطعی است. او وسیله ای است برای تقرب به درگاه الهی و سالیان طولانی، شیعه و سنی و مسلمان و غیر مسلمان دست دعا و چشم امید به سوی او داشته، از کرامات او گفتنی های فراوان دارند .
نویسندگان، عالمان و محققان بسیاری، در این باره کتاب ها نوشته اند.^۲

- طیار

«طیار» لقبی است که امام سجاد(ع)، عموی خود را بدان ستود و جلوه ای دیگر از حضرت ابوالفضل(ع) را

^۲ خصائص العباسیه، آیت الله کلباسی نجفی؛ زندگانی پرچمدار کربلا، معارف مظفری

آشکار کرد.

۴- سقا

منصب سقایت و آب رسانی به تشنگان، یکی از زیباترین برنامه ها و خدمات اسلامی، انسانی است.

یکی از کارهای مهم حضرت عباس(ع) سقایت بود. حضرت ابوالفضل(ع) این لقب را از پدرش علی(ع) و در جنگ بدر به دست آورد زمانی که با شجاعت به کنار چاهی که نزدیک دشمن بود، رفت و از آن برای مسلمانان آب آورد.^۳

وی در واقعه کربلا از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا، مسئول آب رسانی به کاروان امام حسین(ع) و حیوانات آنها بود.

با توجه به اینکه همراهان امام حسین(ع) در آغاز، بیشتر از هزار نفر بودند، با افزودن حیواناتشان، می بینیم

^۳ اعلام الوری، ص ۱۹۲

که تأمین آب برای آنها کار بسیار مهمی بوده که
حضرت انجام می داده است .

-علمدار

این نشان پر افتخار ، به دارنده پرچم و بیرق لشکر داده
می شود که نمایانگر انسجام سپاه و استمرار مبارزه علیه
دشمن داشت. و این مهم به عهده ابوالفضل العباس (ع)
بود.

- الشّهِید

حضرت ابوالفضل(ع) به راستی ، شایسته عنوان عمیق
شهید و شهادت است چرا که به تمام امتیازات شهادت
نائل شد .

امام سجاد (ع) وقتی به کنار پیکر مطهر ابوالفضل (ع)
آمد، خطاب به او فرمود: « و علیک منّی السّلام من شهید □
مُحتسب؛ ای شهید مخلص راه خدا، سلام من بر تو باد»!

-عبد صالح

این لقب به معنی بنده نیکوکار خداوند از زیارتنامه
حضرت عباس(ع) و از زبان امام صادق(ع) گرفته شده
است.

- حامی الضعینه

«ضعینه» به معنی هودج است ، یعنی حامی بانوان . کنایه
از اینکه حضرت ابوالفضل(ع) حامی بانوان هودج نشین
در سفر کربلا بوده است. در این سفر، حضرت از آنها
نگهبانی می کرد و آنان در پناه چنین نگهبان نیرومند و
شجاعی ، هیچ گونه نگرانی نداشتند.^۴

- المستجار

المستجار، یعنی پناهگاه. یکی از القاب حضرت
ابوالفضل(ع) این است که پناهی برای پناهندگان بود.
القاب دیگری که به حق به حضرت عباس(ع) نسبت

^۴ پرچمدار نینوا، محمدی اشتهاردی ، ص ۷۶ و ۷۷

داده شده عبارتند از:

- ظهرالولایه (پشتیبان ولایت و امامت)

-مُؤثر (ایثارگر)

-مُواسی (مواسات و برادری)

-واقی (نگهبان)

-ساعی (تلاشگر)

-باب الحسین(ع)

-سردار و پیشتاز

-البطل العلقمی (قهرمان نهر علقمه)

-فرمانده لشکر

-صدیق (بسیار راستگو)

-حامل اللّوا (پرچمدار)

-صابر، کسی که در تحمل همه سختی ها راه تا شهادت،

شکیبا بود و احساساتش بر صبرش غلبه نکرد.

نکته مهم این که بیشتر القاب آن حضرت ، متأثر از

شخصیت مقتدا و رهبرش امام حسین(ع) و به دلیل

همراهی، پشتیبانی و یاری رساند به او در طول زندگی به خصوص در واقعه کربلاست.

این مسئله به دو جهت قابل تأمل است:

- قدرت رهبری امام، که توانست استعدادهای حضرت عباس(ع) را به ظهور رسانده و نتیجه تربیت و تعلیم امام علی(ع) را تجلی بخشد.

- تأثیر آموزش های مؤثر از سوی امام حسین(ع)، که از کودکی وی را همراهی نموده است به طوری که تسلیم او در برابر اراده امام، تصدیق بر ولایت امام و وفاداری اش نسبت به امام، همگی تشکیل دهنده نمادی بی نظیر از مرید بودن اوست.

او به جز حسین(ع) نمی شناخت و توحیدش را نیز در ارادت به حسین(ع) می یافت

وفاداری ؛ ویژگی ممتاز

وفاداری حضرت عباس(ع) او را برای همیشه در «تاریخ جوانمردان» ممتاز کرده است.

نقل شده است که: وقتی حضرت ابوالفضل(ع) ، سردار رشید دشت کربلا برای بار دوم به شریعه فرات وارد می شود تا برای تشنگان آب ببرد، در میان نهر آب که قرار گرفت «این واقعه عموماً به این شکل نقل شده است» هنگام برداشتن آب، تشنگی زیاد باعث شد که حضرت میل به خوردن آب کند. به همین علت، آب را با دست به دهان نزدیک کرد که بیاشامد؛ ولی یکباره به خاطر آورد که بچه های امام حسین(ع) تشنه اند و با خود گفت: این، خلاف جوانمردی است که آنان تشنه باشند و من سیراب ، و آب را از دستان خود به زمین ریخت. اسب ایشان نیز از خوردن آب تا قبل از این اقدام حضرت، خودداری نمود.^۵

ولی آیا این تعریف در مورد جوانمردی و وفاداری آن حضرت صحیح است؟ آیا ممکن است عباس که سقایی را

^۵ منتهی الامال، ص ۴۵۵ و نفس المهموم، ص ۳۳۷

از کودکی تمرین کرده، اکنون دچار غفلت شده و دلیل
مأموریتش را؛ حتی برای چند لحظه فراموش کند؟
باید دقت کنیم، به یقین، انگیزه آب نخوردن
ابوالفضل(ع) خیلی لطیف تر از آن است که تاکنون شنیده
ایم.

تاریخ می گوید که: حضرت عباس (ع) وقتی وارد
شریعه فرات شد، اسبش هم با همه تشنگی که داشت،
ابتدا از خوردن آب خودداری می کرد. اسب، با هوش
است و این حیوان خوب می فهمید که راکبش آب نمی
خورد و فضا، فضای جنگ است؛ کشتار و شهادت را می
دید و بر سیاق ذات هوشی اش حوادث را پیش بینی می
کرد و می فهمید.

بنابراین رغبتی به خوردن آب از خود نشان نمی داد و در
واقع، نوعی تعهد و احترام به راکب را از خود بروز می
داد!

اسب می فهمید که نباید غفلت کند، حضرت باب الحوائج

(ع) از سر وفاداری اش ، نه تنها غافلانه و از سر سهو ، بلکه از سر جوانمردی وقتی دید حیوانش ، حرمت گرفته و تشنگی را تحمل کرده، دست به زیر آب برد و آب را دست نزدیک دهان خود نمود تا حیوان فریب این حرکت را بخورد و در آسودگی آب بیاشامد.

و این، نکته سنجی حضرت ابوالفضل (ع) است که در تمامی زوایای حوادث، غفلت نکرده و در حساس ترین لحظات جای خالی و ناتمام باقی نگذاشته است. تنها در این صورت است که راز وفاداری حضرت عباس (ع) به عنوان بارزترین خصلت او آشکار شده و وجود مقدسش را برای همیشه عالم الگو قرار می دهد.^۶

^۶ مروري بر سیره شخصیت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، نشریه

گفتار ائمه معصومین علیهم السلام

-امام علی (ع) در شأن فرزندش حضرت ابوالفضل(ع) ،
در آن هنگام که در بستر شهادت بود و او را طلبید و به
سینه اش چسبانید، فرمود: « به زودی در روز قیامت،
چشمم به وسیله وجود تو روشن می گردد!»^۷

-پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی(ع) فرمود: به حضرت
زهرا (ع) بگو؛ برای شفاعت و نجات امت چه داری؟
حضرت علی(ع) بعد از ابلاغ این پیام به حضرت زهرا (ع)
چنین پاسخ می شنود: « ای امیرمؤمنان! دو دست بریده
پسر عباس(ع) برای ما در مورد مقام شفاعت، کافی
است.»^۸

-امام حسین (علیه السلام) در شأن حضرت عباس(ع)

^۷ معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۵۴

^۸ همان، ص ۴۵۲

گفتارهای متعددی دارد از جمله در عصر تاسوعا، امام به ابوالفضل (ع) فرمود: «برادرم! جانم به قربانت! سوار بر اسب شو و نزد دشمن برو و از آنها بپرس برای چه به اینجا آمده اند...»^۹

در این عبارت، امام حسین (ع) با عالی ترین تعبیر؛ یعنی «فدایت شوم»، محبت خود را به حضرت عباس (ع) ابراز می دارد که بیانگر اوج عظمت مقام حضرت عباس (ع) است.

- امام سجاد علیه السلام وقتی که روز سیزدهم محرم، همراه بنی اسد برای دفن پیکرهای مطهر شهیدان به کربلا آمد و در کنار بدن بی دست عمویش حضرت ابوالفضل (ع) قرار گرفت، در حالی که آن را می بوسید، فرمود: «ای ماه بنی هاشم! بعد از تو، خاک بر سر دنیا!»^{۱۰}

^۹ ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۲

^{۱۰} معالی السبطين، ج ۲، ص ۶۹

-امام صادق علیه السلام

فرازهای مهمی از زیارت نامه حضرت عباس(ع) از زبان

امام صادق(ع) نقل شده است: **أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ**

التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لَخَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آله...شهادت می دهم که تو تسلیم امام بودی و امام را

تصدیق کردی و وفدار به امام بودی و خیرخواه جانشین

پیامبر بودی.

«گواهی می دهم که تو ای عباس! در امر دینت هیچ

گونه سستی نکردی و در برابر دشمن از مقاومت، باز

نایستادی و به راستی با کمال بصیرت و آگاهی به صالحان

نمودی و از پیامبران پیروی کردی.»^{۱۱}

- امام هادی علیه السلام

در فرازی از زیارت نامه امام هادی(ع)، از زبان آن

حضرت خطاب هایی با این مضامین به حضرت عباس(ع)

^{۱۱} بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۲۷۷

آمده است :

السلام على ابي الفضل العباس ابن امير المؤمنين...؛ سلام

بر ابوالفضل العباس پسر امير مؤمنان عليه السلام :

آنکه با کمال مواسات، ايثار و برادری، جانش را نثار

برادرش حسين (ع) کرد، آنکه دنيا را وسيله آخرت قرار

داد،

خود را فداکارانه فدای برادر نمود، نگهبان دين و سپاه

حسين (ع) بود، تلاشش بسيار برای آب رسانی به سوی

لب تشنگان بود، آنکه دو دستش در راه خداوند متعال

قطع شد.^{۱۲}

¹² همان ، ج ۴۵، ص ۶۶

شهادت ماه بنی هاشم

در هفتمین روز محرم ، یزیدیان آب را بر سپاه امام حسین (ع) بستند و با نگاه پرمعنای امام به عباس، مأموریت تهیه آب برای خیمه ها به ابوالفضل (ع) واگذار شد. او به سمت نهر علقمه حرکت کرد و سران سپاه اموی را کنار زد. عمرو بن حجاج با ترفندی شیطانی قصد سیراب سازی سقای تشنه لب حسین را داشت؛ اما شور حماسه ابوالفضل(ع) و عهد و پیمان او با امام (ع)، تمام حيله های دشمنان را خنثی کرد.

با همراهان و سپاهیان وارد شریعه شده و مشک های آب را به سوی امام حرکت داد. تمام تشنگان از دست سقای لب تشنه سیراب شدند.^{۱۳}

علامه مجلسی (ره) ماجرای شهادت حضرت ابوالفضل العباس(ع) را اینگونه نقل می کند:

¹³ انساب الأشراف، ج ۱

عباس (ع) به طرف شریعه فرات روانه شد و در برابر جمعیت دشمن ایستاد، آنها را موعظه کرد و هشدار داد؛ ولی در دل سیاه آن کوردلان اثر نکرد. عباس(ع) نزد برادرش بازگشت و موضوع را گزارش داد. در این هنگام فریاد العطش کودکان را شنید.

حضرت سوار بر اسب شد، نیزه و مشکی را برداشت و به طرف فرات حرکت کرد.

چهار هزار نفر نگهبان شریعه فرات، سر راه آن حضرت را بسته و آن حضرت را تیرباران کردند، حضرت

عباس(ع) با شجاعتی کم نظیر بر آنها حمله کرد؛ به طوری که هشتاد نفر را کشت. بقیه پراکنده شده و عباس (ع) خود را به شریعه فرات رسانید.

حضرت، مشک را پر از آب کرد و بر شانه راستش نهاد و به سوی خیمه ها روانه شد، به امید آنکه آب را به لب تشنگان برساند. در راه بازگشت، شروع به رجزخوانی در میدان نبرد نمود که هر فرازی از آنها بیانگر عالی ترین

درس های شجاعت، ایثار، وفاداری و اخلاص است.

نگهبانان شریعه به حضرت عباس(ع) حمله کردند. او نیز به آنها حمله و همچنان رجز خوانی کرد. در این هنگام ، شمشیر بر دست راست عباس (ع) فرود آمد و آن را قطع نمود. وقتی دست راست حضرت ابوالفضل را قطع کردند فرمود :والله ان قطعتمو یمینی. انی احامی ابدان عن دینی //وعن إمام صادق الیقین

نَجَل النَّبِيِّ الطَّاهِر الْأَمِين ///یعنی به خدا سوگو کند ، اگر دست راستم را قطع کنید

من ، همیشه از دینم حمایت می کنم

و نیز از امام راستگو و استوارباوری

که نواده پیامبر پاک و امین است

سپس حضرت عباس(ع) شمشیر به دست چپ گرفت و در این حال رجزهایی خواند و به جنگ ادامه داد.

در این میان شمشیر را بر دست چپ آن حضرت فرود

آوردند که دست چپش نیز قطع شد. عجب اینکه،

حضرت عباس(ع) همانند عمویش جعفر طیار، پرچم را
به سینه اش چسبانید و با بازوان قطع شده آن را نگه
داشت. در آن هنگام عمودی آهنین بر سرش زدند که
آن حضرت از پشت اسب بر زمین افتاد.^{۱۴}
با عرض عذر و تقصیر به پیشگاه حضرت ولیعصر(عج) و
ساحت مقدس حضرت عباس(ع)، از درگاه خداوند
متعال می‌خواهیم که به همه ما آگاهی کامل و توفیق عطا
فرماید تا از رشادت‌ها و پایداری حضرت ابوالفضل
العباس(ع) و اخلاص او پیروی نموده و با الگو قرار دادن
تقوا، انسانیت و معنویت حضرت عباس(ع)، عاقبت به
خیری و سعادت دنیا و آخرت را به دست آوریم.
همواره برای رفع حاجات خود، وجود مقدس حضرت
ابوالفضل(ع) را شفیع به درگاه خداوند قرار می‌دهیم، که
بی تردید «شفاعت او» رد نخواهد شد و باب الحوائج

^{۱۴} بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰

است.

همسر حضرت عباس (ع) که بود و آیا ایشان فرزند هم

داشتند و آنها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و روحی فداه، با

دختری به نام «لبابه» ازدواج نمود.

لبابه، دختر «عبیدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم

(صلوات الله علیه و آله) بود. مادر لبابه، «ام حکیم

جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند،

بلکه شخص خانم لبابه نیز از با تربیتی که در خانه والدین

و سپس خانه‌ی حضرت عباس (ع) یافته بود، خود از

بزرگان اهل فضیلت به شمار می‌آمد.

ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه

ازدواج کردند. حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های

«عبیدالله و فضل»

بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال‌ها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن علیه‌السلام به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندى به نام «حسن» را حاصل دیگر این ازدواج می‌دانند و معتقدند «حسن بن زید» فرزند حضرت عباس (ع) نیست، بلکه نوه‌ی امام حسن علیه‌السلام است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عیید الله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال، ورع، سخی، شجاع و بامروت به حساب می‌آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می‌رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد علیه‌السلام نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعه‌ی کربلا دارد.

یکی از فرزندان عییدالله، ابو محمد حسن اکبر می‌باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای 8 پسر

بود که پراکنده شدن آنها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت‌های برجسته‌ی علمی، سیاسی، قضایی و ... بوده‌اند.

امام زمان فرمودند اینگونه به حضرت عباس متوسل شو

حضرت آیه الله مرعشی نجفی قدس سره فرمود: یکی از علمای نجف اشرف که مدتی به قم آمده بود، برای من نقل کرد: برای رفع مشکلی که داشتم، به مسجد مقدس جمکران رفتم. درد دلم را در عالم معنا به حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - عرض کردم و از او خواستم که وساطت کرده، از درگاه خدا شفاعت کند تا مشکل من حل شود. برای این منظور، به طور مکرر به مسجد جمکران رفتم؛ ولی نتیجه‌ای نگرفتم تا اینکه روزی در آن مسجد در هنگام نماز، دلم شکست و خطاب

به امام زمان(ع) عرض کردم: مولا جان! آیا جایز است که در محضر شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من هستید! آیا زشت نیست با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟ از شدت ناراحتی بین خواب و بیداری بودم؛ ناگهان با چهره نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت – عجل الله تعالی فرجه الشریف – رو به رو شدم. بی درنگ سلام کردم. حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: «نه تنها زشت نیست و ناراحت نمی شوم که به علمدار کربلا متویل شوی؛ بلکه شما را راهنمایی نیز می کنم که هنگام توسل به علمدار کربلا چه بگویی؟! هنگامی که برای روای حاجت به آن حضرت متوسل شدی، بگو: یا اباالغوث ادرکنی؛ ای پدر پناه دهندگان! به فریادم برس و به من پناه ده!»^{۱۵}

¹⁵ انساب الأشراف، ج ۱؛ ب ۱؛ العباس، سید عبدالرزاق مفرم،

فضائل قمر بنی هاشم در بیان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام :

رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَى وَقَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ
حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ
بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً يَغِيبُهَا بِهَا
جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودند :

خدا حضرت عباس را رحمت کند! حقا که امام حسین را
بر خویشتن مقدم داشت و جان خود را فدای آن حضرت
نمود تا اینکه دستهای مبارکش قطع شد. خدای مهربان
در عوض دستهای عباس علیه السلام دو بال به وی عطا

کرد تا بوسیله آنها در بهشت با ملائکه پرواز نماید. کما
اینکه این نعمت را نیز به جعفر بن ابی طالب عطا کرد.
و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که
در قیامت همه شهداءِ اولین و آخرین به او غبطه می
خورند¹⁶.

بصیرت حضرت ابوالفضل علیه السلام...

قال الصادق علیه السلام:

كان عمنا العباس نافذ البصيرة، صلب الايمان، جاهد مع
أبي عبدالله الحسين عليه السلام و أبلى بلاءا حسنا و مضى
شهيدا

امام صادق علیه السلام در باره ی حضرت عباس علیه
السلام فرمودند:

عباس علیه السلام در دین بصیرت کامل داشت

¹⁶ امالی (شیخ صدوق)، ص 362 و 363

و در ایمانش بسیار سخت بود به همراه حسین علیه
السلام جهاد کرد و خویش را به بلایا مبتلا ساخت و شهید
شد.^{۱۷}

عزاداری ام البنین

امّ البنین، مادر ابوالفضل (ع) و عبدالله و عثمان و جعفر، بعد
از شنیدن خبر شهادت پسرانش، برای عزاداری به
قبرستان بقیع می رفت و مشغول نوحه و زاری می
شد. آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی 'ؑ
مروان، دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های
به گریه می افتاد. امّ البنین می گفت:

لا تدعونی ویک امّ البنین تذکرینی بلیوث
العربین

¹⁷ نفس المهموم، / 332

كانت بنون لى ادعى 'بهم

والیوم اصبحتُ

ولامن بنین

اربعةٌ مثل نسور الربى'

قد واصلوا الموت بقطع

الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم

فكلّهم امسى 'صريعاً

طعین

یالیت شعری اکما أخبروا

انّ عبّاساً قطع

الیمین؟

یعنی:دیگر بمن امّ البنین(مادر پسران)نگوئید! زیرا بیاد

شیران بیشه می افتم! زمانی پسرانی داشتم که به آنها مرا

می خواندند! ولی امروز من پسری ندارم! چهار فرزند که

مثل کرکس ها، بلند همت بودند، ولی با قطع رگشان

بشهادت رسیدند. نیزه های باریک و تیز برای بشهادت

رساندن آنها نزاع می کردند و شب همه آنان بشهادت

رسیدند! ای کاش! همانطور که بمن گفته اند، می فهمیدم
که دست راست عباس(ع) قطع شده است؟^{۱۸}

شجاعت عباس در جنگ صفین

در جنگ صفین، حضرت عباس ع دلاوری خود را نشان
داد. سنّ حضرت عباس(ع) را در این جنگ حدود هفده
سال تخمین زده اند، مقابل لشکر معاویه آمد و با نهیبی
آتشین مبارز خواست. معاویه به «ابوشعثاء» که جنگجویی
قوی در لشکرش بود، رو کرد و به او دستور داد تا با وی
مبارزه کند. ابوشعثاء با تندی به معاویه پاسخ گفت: مردم
شام مرا با هزار سواره نظام برابر می دانند [اما تو می
خواهی مرا به جنگ نوجوانی بفرستی؟] آن گاه به یکی از
فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت برود. پس
از لحظاتی نبرد، عباس علیه السلام او را در خون خود
غلطاند. گرد و غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعثاء با
نهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می
غلطد. او هفت فرزند داشت. فرزند دیگر خود را روانه

¹⁸ ستارگان درخشان

کرد، اما نتیجه تغییری ننمود تا جایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت می رساند. در پایان ابوشعشاء که آبروی خود و پیشینه جنگاوری خانواده اش را بر باد رفته می دید، به جنگ با او شتافت، اما حضرت او را نیز به هلاکت رساند، به گونه ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزه با او به خود نمی داد و تعجب و شگفتی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برانگیخته شده بود. هنگامی که به لشکرگاه خود بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام نقاب از چهره فرزند رشیدش برداشت و غبار از چهره او سترد.

حجت الاسلام اسدی افزود: زمانی که امام علی(ع) به ایشان فرمود از جنگ برگردد، حضرت عباس برگشت و ولایت مداری را به زیباترین تعریف، به نمایش گذاشت، چرا که به فرمان ولی، برگشت و جنگ را ادامه نداد.^{۱۹}

¹⁹ چهره درخشان قمر بنی هاشم-خلخال

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی
است...

عالم ربانی سید حسین یعقوبی نقل می کند: برای دیدن
یکی از دوستانم به نام آقای مصطفوی به یکی از
روستاهای قائن رفته بودم .

بعد از ورود به خانه ایشان، متوجه شدم که صاحب خانه
خواب بوده و به خاطر من، او را بیدار کرده اند .

وقتی آمد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود،
گفت: چرا مرا از خواب بیدار کردید؟! الان در عالم رویا
مولایم امام حسین علیه السلام لیه السلام را با بدنی پر از
زخم و جراحت دیدم، وقتی چشمم به آن حضرت افتاد،
گریه ام گرفت و هر چه بیشتر گریه می کردم، زخمهای
بدن آن بزرگوار التیام پیدا می کرد؛ از این رو گریه ام را
ادامه دادم .

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی
است و گریه من در بهبود آن تأثیر نمی کند .

در این وقت به من گفته شد: هر اندازه هم گریه کنی انی
دو زخم التیام پیدا نمی کند .

عرض کردم: آقا جان! مگر این دو زخم چه خصوصیتی
دارد؟ فرمودند: یکی از این زخم ها داغ برادر عباس
علیه السلام و دیگری داغ شهادت فرزندم علی اکبر علیه
السلام است²⁰.

چرا قبر حضرت ابو الفضل علیه السلام کوچک است؟!

در کتاب «سوغنامه ی آل محمد» به نقل از کتاب «معالی
السبطین» آمده است که:

در زمان علامه ی بحر العلوم گوشه هایی از مرقد مطهر
حضرت باالفضل العباس (علیه السلام) ویران شد و نیاز به
تعمیر و نوسازی پیدا کرد. این جریان را به علامه ی
بحر العلوم خبر دادند و بنا شد که وی با معماری در روز

²⁰ طوبای کر بلا - ناشر : انتشارات هنارس

معینی برای دیدار قبر مقدس و تعیین مقدار تعمیر بر
سر مرقد مطهر بروند.

آن روز فرا رسید و آن دو با هم وارد سرداب گردیدند و
از نزدیک بنای قبر را دیدند، در این بین معمار نگاهی به
قبر و نگاهی به علامه کرد و پرسید: آقا اجازه می فرمایی
سؤالی کنم؟

علامه فرمود: پرس. معمار گفت: ما تا کنون خوانده و
شنیده بودیم که حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)
قامتی بلند داشته اند، به طوری که هر گاه سوار بر اسب
می شدند زانوان ایشان برابر گوشهای اسب می رسیده
است. بنابراین باید قبر آن حضرت طول بیشتری داشته
باشد، ولی من می بینم صورت قبر کوچک است، آیا
شنیده های من دروغ است، یا کوچکی قبر علت دارد؟
علامه به جای پاسخ، سر به دیوار نهاد و به شدت شروع
به گریستن کرد. گریه ی طولانی او معمار را نگران
ساخت و عرض کرد:

آقای من، چرا منقلب و گریان شدی، مگر من چه گفتم؟

علامه فرمود: شنیده های تو درست است و همان گونه
که گفتی حضرت عباس (علیه السلام) قامتی بلند و رشید
داشته است، ولی سؤال تو مرا به یاد مصائب جانکاه
حضرت عباس (علیه السلام) انداخت، زیرا به قدری
شمشیر و تیر و نیزه بر وی وارد شد که بدنش را قطعه
قطعه نمود و آن قامت بلند به قطعاتی کوچک تبدیل
یافت.

آیا توان انتظار داری بدن قمر بنی هاشم (علیه السلام) که
قطعات آن توسط امام سجّاد زین العابدین علی بن
الحسین (علیه السلام) جمع آوری و دفن شده، قبری
بزرگتر از این قبر داشته باشد؟!

هر یک از شهیدان، هنگامی که هدف تیر قرار می
گرفتند، با دستهای خود تیر را از بدن بیرون می آوردند
یا ممکن بود بیرون آورند، ولی آن کس که دستهایش را

قطع کرده اند و در برابر چهار هزار تیر انداز قرار گرفته
چه حالی خواهد داشت؟!

هر سوارکاری وقتی می خواهد از اسب پیاده شود، یک
دست خود را بر روی بلندی زین، و دست دیگرش را بر
دهانه ی اسب می گذارد تا پیاده گردد، اما کسی که
دست ندارد چگونه پیاده می شود؟!

و نیز هر سوارکاری که از پشت اسب بر زمین می افتد،
در هنگام سقوط، دستهایش را جلوتر بر زمین می نهد که
بدنش آسیب نبیند، ولی آن کسی که دست ندارد چه
حالتی خواهد داشت؟!

کسی که قامتی بلند دارد و بدنش مثل خارپشت پر از تیر
شده است، هنگامی که از پشت اسب بر زمین می افتد
تیرها بر بدنش فرو می روند.

ای قمر بنی هاشم، هنگامی که تو از پشت اسب بر زمین
افتادی، تیرها که بر سینه و پهلوی و سایر اعضای تو نشسته

بودند در اعماق بدن نازنین تو فرو رفتند و اُمعاء و

احشای تو را پاره پاره ساختند، آه آه.

ملاقات ام البنین با زینب (سلام الله علیها)

روایت شده : وقتی که اهل بیت (علیه السلام) وارد مدینه

شدند، ام البنین مادر حضرت عباس (علیه السلام) در

کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه واله) با زینب (سلام

الله علیها) ملاقات کرد.

ام البنین گفت : ((ای دختر امیرمؤ منان ! از پسرانم چه

خبر؟))

زینب : همه کشته شدند.

ام البنین : جان همه به فدای حسین ! بگو از حسین چه

خبر؟

زینب : حسین را با لب تشنه کشتند.

ام البنین تا این سخن را شنید، دستهای خود را بر سرش
زد و با صدای بلند و گریان می گفت : ای وای حسین
جان.

زینب : ای ام البنین ! از پسرت عباس یادگاری آورده ام
.

ام البنین گفت : آن چیست ؟ زینب (سلام الله علیها) سپر
خون آلود عباس (علیه السلام) را از زیر چادر بیرون
آورد. ام البنین تا آن را دید، چنان دلش سوخت که
نتوانست تحمل کند، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به
زمین افتاد.²¹

²¹ فروغ تابان کوثر، ص 277 و 278.

شفاعت تمامی انبیاء؛ با دستان بریده حضرت

ابالفضل (علیه السلام)

فردای قیامت تمامی انبیاء در حل مشکلات امت خود،
عاجز می مانند و همگی ایشان، به خدمت نبی مکرم (صلی
الله علیه و آله) می رسند و نبی مکرم هم می آید پیش
«حضرت زهرا» و می فرماید که زهرا جان انبیاء در ب
خانه ما آمده اند؛ برای امروز چه تهیه کرده ای؟

تعبیری که ایشان در روایت آورده، این است که حضرت
صدیقه طاهره (سلام الله علیها) عرضه می دارد که:

«كفانا لاجلِ هذا المقام، اليَدانِ المَقْطُوعَتانِ مِنْ ابْنِ
العباس»

برای این مسئله، دو دست بریده فرزندان عباس، ما را
کفایت می کند.^{۲۲}

بزرگواری حتی با دشمن

^{۲۲} معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۵۲

در آستانه محاصره اقتصادی در کربلا، شمر در مجلس
ابن زیاد برخاست و گفت : فرزندان ام البنین از قبیله ما
می باشند برای آنان امان نامه تنظیم کن. ابن زیاد برای
حضرت ابوالفضل العباس و عبدالله و جعفر و عثمان امان
نامه نوشت. شمر آن را برداشته نزدیکی خیام
اباعبدالله(ع) آمد و با صدای بلند فرزندان ام البنین را
فراخواند اما کسی جواب نداد. امام اظهار داشت : جواب
شمر را اگر چه فاسق است بگویید؛ زیرا از قبیله مادر
شما است. حضرت عباس(ع) پیش رفت و پرسید: چه می
گویی ؟

شمر گفت : برای شما امان نامه آورده ام ، دست از حسین
بردارید که همه شما در امانید!

حضرت عباس پاسخ داد: نفرین بر تو ای شمر! خدا تو و
ابن زیاد نویسنده را لعنت کند، ای دشمن خدا! آیا به ما

دستور می دهی از یاری برادرمان حسین علیه السلام
دست برداریم و از دشمنان خدا اطاعت کنیم؟^{۲۳}

زنی که استخاره می کرد!

«یکی از علماء می گوید: مشاهده کردم که هفته ای یکبار
خانمی در حرم امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره
می گیرد. من از یکی از خادمین حرم خواش کردم که
آن زن را نزد من بیاورد تا چند سؤال از او بپرسم. خانم را
نزدم آوردند، از او پرسیدم: شما چگونه استخاره
می گیرید؟ جواب داد: با تسبیح و با کمک حضرت
ابوالفضل (ع)! وقتی از او توضیح خواستم، گفت: من زنی
بیوه هستم که چند بچه دارم. از بی پولی چندبار تصمیم به
اعمال ناشایست گرفتم، ولی هربار منصرف شدم و تقوا
پیشه نمودم. یک دفعه آخر خیلی بمن فشار آمد و دیگر
نزدیک بودم که آلوده شوم ولی باز منصرف شدم و به

حرم حضرت ابوالفضل(ع) رفتم و سه روز در آنجا
اعتصاب غذا نمودم و از حضرت تقاضای کمک نمودم.
در عالم رؤیا حضرت عباس(ع) بمن فرمود: برو و در
حرم پدرم امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره بگیر!
گفتم: من این کار را بلد نیستم!

فرمود: ما کمکت می کنیم.

من هم هفته ای یک بار به اینجا می آیم و استخاره
می گیرم و حضرت هم مطالبی که لازم است به افراد
بگویم، بر زبانم جاری می کند. و مردم هم در عوض بمن
مزد می دهند!»^{۲۴}

«به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟

عالم بزرگوار «شیخ کاظم سبتی» می گفت : یکی از علمای
بزرگ و معروف، نزد من آمد و فرمود: من از طرف «آقا

حضرت عباس(ع) « برای شما پیغامی آورده ام. گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم. فرمود: من در عالم رؤیا به محضر مقدس و با سعادت «حضرت ابوالفضل(ع)» مشرف شدم، حضرت به من فرمود: «به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن این است که «هر وقت سواری از پشت اسب به زمین می افتد، در وقت افتادن، دست های خود را سپر قرار می دهد و دست هایش را اول به زمین می رساند تا وقت افتادن، دست حایل شود و سوارکار با صورت به زمین نیفتد. چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه اش مورد هدف تیرها قرار گرفته باشد و دست هایش را هم بریده و با گرز آهنین بر سرش زده باشند و امیدش نیز از رساندن آب به خیام حرم قطع شده باشد و با صورت به زمین افتد». ۲۵

دادی دو دست و دست دو عالم به سوی
توست ساقی تویی و باده ی ما از سبوی توست

ای ماه هاشمی لقب و پورِ بو تراب داروی درد ما
به خدا خاک کوی توست

ای یادگار و زاده ی مشکل گشا علی(ع) هر دل شکسته
در طلب و جست وجوی توست

باب حوایج همه ی خلق عالمی در جمع عاشقان
همه جا گفت و گوی توست

محبت به حضرت ابوالفضل(ع)

در ایام بیماری «علامه ی امینی(ع)» - صاحب کتاب شریف
الغدیر- فردی برای عیادت به منزل موقت ایشان در
تهران رفت. علامه، سخت بیمار و به پشت خوابیده بود.
آن فرد در ضمن حرف هایش گفت: آقا! مثلاً اگر انسان به
«حضرت عباس(ع)»، علاقه و محبت نداشته باشد به کجای
ایمان او صدمه می خورد؟! «علامه ی امینی» متغیر شده و

با آن حالت نقاقت، نشست و فرمود: « به حضرت ابوالفضل(ع) که سهل است، اگر به بند کفش من- که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل(ع) هستم، از این جهت نوکرم- علاقه نداشته باشد ، والله به رو در آتش خواهد افتاد». ۲۶

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مَظْلُومَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي
 حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنْ سَلَامِ اللَّهِ [أَبَدًا] مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ
 اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ لِيَّ يَارْتَكُمُ
 السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ
 الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

ما هیچ نبودیم ولی قسمت ما کرد

با پای پیاده سفر کربلا را

"*حسین جان....."میدونی ان شاءالله نتیجه ی این حسین

گفتن ها رو کی می بینی؟ درروایت میگه:مادر سادات
وقتی میخوان وارد بهشت بشن،توقف می کنند،پشت
سرشون رو نگاه می کنند، هر چی میگن:خانم وارد
بهشت بشین،بهشت رو برای شما آماده کردن، همه
منتظر قدوم شما هستن،بی بی پشت سرش رو نگاه
میکنه،میگه: تا بچه هام وارد نشن من وارد نمیشم،تا
محبینم وارد نشن من وارد نمیشم،تا گریه کن های
حسین وارد نشن من وارد نمیشم. تصور کن این منظره
روهمه تون دور فاطمه ی زهرا حلقه می زنید ان شاءالله.

کامل الزیارات مینویسه:وقتی دور فاطمه حلقه

زدی،فاطمه ی زهرا شروع میکنه روضه ی حسین رو
خواندن.تصور کن توی صحرای محشر شما بشید گریه
کن،فاطمه ی زهرا بشه روضه خوان، میدونی روضه
خواندن مادرت فاطمه چه طوره؟ یه وقت نگاه میکنی می

بینی پیراهن خونی حسین رو روی دست بلند کرده.
حسین جان.....

پیاده روی اربعین وقتی چند کیلومتری راه میری، به
پاهات فشار میاد، کف پات تاول میزنه، هر چند تا موکبی
یه عده آماده اند زائرهایان، خستگی زائرها رو در
کنند، پذیرایی کنند، مرهم به کف پای این بچه ها
بگذارند، حالا تصور کن آدم بزرگ، جوان، نیرومند، این
طور تحلیل میره، اما دلا بسوزه برا بچه های

حسین، حسین.... نمیگذاشتن پا به پای بزرگترها راه
برن، زن و بچه رو با طناب به هم بسته بودن، این بچه ها
روی زمین می افتادن با تازیانه بچه هارو بلند می کردند،
آی بمیرم براتون، کسی نبود این بچه هارو تحویل
بگیره، کسی نبود مرهم به پای این بچه ها بذاره، آی
حسین....

وقتی جابر رسید کنار قبر مطهر ابی عبدالله، دست رو قبر
گذاشت، خودش رو روی قبر انداخت، شروع کرد اشک

ریختن و ناله زدن، شروع کرد با حسین در و دل کردن،
اینقدر ناله زد بی هوش شد، کنار قبر روی زمین افتاد،
آب به صورتش پاشیدن، جابر رو بلند کردن، اما بگم
جابر کجا بودی وقتی زینب اومد وارد گودال قتلگاه شد؟
عجب زیارتی کرد از بدن حسین، جابر آب رو صورتت
ریختن بلندت کردن، اما کجا بودی بچه های حسین رو با
چه وضعیتی از بدن مطهر جدا کردن؟ "فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِّنَ
الْأَعْرَابِ" سکینه رو چه طور از بدن حسین جدا کردن، با
تازیانه و کعب نی، حسین.... گفت: داداش *

گودال پر از خون شد و ما سوی مدینه

رو کرده و گفتیم رسولِ دو سرا را

"يَا جَدًّا، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ،
مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا"

*داداش این منو داره میکشه *

افسوس کمی رحم نکردند و ربودند

پیراهن و عمامه و نعلین و عبا را

جان از تن ما رفت در آن لحظه که دیدیم

چوب و لب و دندانِ تو و تشّت طلا را

*این بچه ها همه تشّته بودن یه گوشه ای از مجلس،

بچه هایی که رنگ رخسارشون رو آفتاب هم ندیده، این

بچه ها پشت مخدّرات، خودشون رو پنهان کرده بودن با

این معجر پاره ها سرها رو پوشونده بودن، اما یه وقت

دیدن ده ساله ی حسین رو پنجه ی پا بلند شده، یه جا رو

داره نشان میده، هی میگه: عمه جان زینب! عمه جان نگاه

کن سر بابام حسین، دارن با چوب خیزران به لب و

دندان بابام حسین، حسین...

السلام علیک یا ابا عبدالله

*امروز دیگه اینجوری سلام نمیدم. داداش پاشو

سربریدتو برات آوردم *

"السلام على المَجْزُوزِ الرَّاسِ مِنَ الْقَفَا"

*حسین... نه نه! زن و مرد، تو که نفست یاری میکنه. تو که صدات مثل زینب نگرفته. این بچه ها دیگه صداشون جوهره نداشت. امروز ما به جای اون بچه ها میگیریم. حسین....به خدا هر چیز دیگه جای این ذکر بگی دلت آروم نمیشه. "فما احلی اسمائکم". شیرینی این ذکر و بچش... حسین وای

هنوز به قبرا نرسیده بودن، یه وقت دیدن این زن و بچه خودشونو از ناقه ها به زمین انداختن. داداش اگه اون روز تو با صورت به زمین خوردی بلندشو ببین آخرین وجه تشابه من و تو اینه. تو تشنگی کشیدی منم کشیدم. گرسنگی کشیدی من کشیدم کتک خوردی منم کتک خوردم. تو رو با نیزه زدن منم زدن. زین العابدین فرمود آ: "ان دَمَعَت من اَحَدنا عَینٌ" اگه چشمی از ما گریه میکرد. "فَقَرَعَت رَأْسُهُ بِالرُّمَحِ" نیزه دارا با نیزه به سرش میزدن. اما داداش تو رو کشتن منم میخواستن

بکشن، اما صورت تو زمین خورد تو این یکی من عقب
موندم. اربعین جبران کرد. یه جوری از ناچه خودش و به
زمین انداخت. رو زانوهایش داره راه میاد.

همه منتظرن ببینن زینب چه میکنه؟ خوب نشونی رو
بلده. خودم دیدم از بالا بلندی کجا افتادی زمین. خودم
دیدم چی جوری محاصره ات کردن

اومد کنار این قبر. همه دور زینب حلقه زدن. اینجا با
روضه ی شام و کوفه فرق میکنه اینا همه خواصن. همه
روضه ها رو خوند. آی رباب! تو از خیمه بیرون نیومدی
اما من اومدم دیدم یه بدنی به رو، رو زمین افتاده. "و هُوَ
جُسَّةٌ بِلَا رَأْسٍ"، سر نداشت سر نداشت. رباب نبود
بینی چه کردم... خواستم سرشو ببوسم سر نداشت
خواستم، دستشو بردارم به قلبم بزارم دستشو بریده
بودن، فقط یه جای سالم بود اونم رگای گردنش بود.
لبامو به اون رگا گذاشتم که تونستم خطبه بخونم. لب رو

به اون رگا گذاشتم، که تونستم یزید و رسوا کنم. گریه
ها کردن... هر یکی سمت قبری رفت. اما دیدن رباب
متحیره. یه جور دیگه داره ناله میزنه... خانوم تو چرا
سر قبری نمیری؟ آخه قبر علی اصغر مو نمیدونم
کجاست. آخ بمیرم. آب خوردم سینه هام شیر آورده.
یادش بخیر 40 روز پیش علی داشتم و شیر نداشتم، حالا
برعکس شد.

یه بدن عصر روز یازدهم بدون زائر موند. هیچکی هم
اشاره نمیکنه. به زینب خیلی سخت گذشت. از گودال که
عبورشون دادن تو دارالحربم که بدن بنی هاشم بود. همه
رو زینب زیارت کرد اما یه بدن کنار علقمه موند آخه
عباس دور افتاده بود. هرچه زینب خواهش کرد نداشتن
اون بدنو زیارت کنه حالا تو ببین چه حسرتی به دلش
ماند.

گفت: داداش میرم اما برمیگردم. از کنار قبر حسین هنوز
داره رو زانوهایش راه میره. کربلا رفته ها همین جایی که

میگن بین الحرمین ارباب ما دست به کمر رفت، اما زینب
رو زانوهایش راه رفت. رسید کنار علقمه. عباس! نگی من
با وفا نبودم. اینجا دیگه زینب روضه نخوند سکینه شروع
کرد روضه خواندن.

عمو عباس جات خالی بود

عمه مو سیلی زد. ۲۷

حضرت عباس در کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم

کتاب الکبریت الاحمر آمده است که در روایبی صادق ،
حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت عباس علیه
السلام فرمودند :

«أَقْرَأَ اللَّهُ عَيْنَكَ ، فَأَنْتَ بَابُ الْحَوَائِجِ وَ أَشْفَعُ لِمَنْ شِئْتَ»

خداوند چشمت را روشن گرداند ، تو باب الحوائج هستی
، از هر که خواستی شفاعت کن .

در کربلا هر گاه عباس برای میدان رفتن اجازه هیم
خواست حضرت اجازه نمی دادند و می فرمودند: تو پرچم
دار من هستی .

تا اینکه صدای العطش بچه ها عباس را بی تاب کرد و
خدمت امام حسین آمد و عرض کرد لا اقل اجازه فرمائید
بروم و مقداری آب برای بچه ها بیاورم.

حضرت اجازه فرمودند و ابوالفضل سوار بر اسب شده و
بطرف شریعه فرات حرکت کرد.

چهار هزار نفر نگهبان فرات هستند عباس حمله سختی
بر آنها نمود بطوریکه همگی آنان پراکنده شدند و عباس
وارد فرات شد از اسب پیاده شد و مشک را پر از آب
کرد چشمش افتاد به آب فرات که موج می زد مشتتش را
پر از آب کرد که بیاشامد اما به خودش نهیب زد . ای
عباس آیا سزاوار است تو آب بنوشی و حسین در خیمه
گاه تشنه باشد؟ آب را ریخت و سوار اسب شد ، خواست
از میان نخلستان که به خیمه ها نزدیکتر بود عبور کند

نامردی در پشت نخل خرما پنهان شده بود موقع عبور عباس ناگهان حمله کرد و دست راست عباس قطع شد که صدای او به گوش حسین رسید که این رجز را می خواند:

((به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کردید ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم)).

جنگ در گرفت و عده ای کشته شدند و لشکر بر عباس حمله کردند و دست چپ آقا قطع شد و شخصی عمود آهنین بر فرق عباس زد که از اسب بر زمینی افتاد. نقل است که در تمام مدت عمرش با امام حسین(ع) هیچگاه امام را از روی احترام برادر خطاب نکرد ولی در این آخرین لحظه صدا زد ای برادر ، برادرت را دریاب.

امام حسین (ع) خودش را بالای سر عباس رساند امام وقتی دسته‌های جدا شده و بدن پر از خون عباس را مشاهده کرد دست بر کمر گرفت و فرمود: الان کمرم شکست و امیدم ناامید شد.

سن عباس در وقت شهادت سی و چهار سال بوده است.

یکی از القاب ابوالفضل ، باب الحوائج است. یعنی هر کس به در خانه ابوالفضل رفته ناامید برگشته است. لذا به داستانی در این مورد اشاره می شود.

نقل شده د زمان شیخ خزعل حسینیہ ای در خرمشهر در ست شده بود و مردم در دهه محرم در آنجا عزاداری می کردند و روز هفتم را اختصاص داده بودند به عزاداری در مورد ابوالفضل (ع) و رسم آن بود که نوحه خوان نوحه می خواند و مردها در وسط حسینیہ ایستاده به سر و سینه می زدند. شخصی بنام مخیلف که چند سالی بود پایش خشک شده و برای راه رفتن روی دست و پا راه می رفت و خود را می کشانید در این عزاداری ها وارد حسینیہ می شد و در گوشه ای این عزاداری را تماشا می کرد.

سالی در روز هفتم که مردم برای ابوالفضل عزاداری می کردند مخیلف وارد حسینیہ شد و در کنار منبر جایی بدست آورد و کم کم بخواب رفت.

یکدفعه مردم دیدند که مخیلف از زیر منبر بلند شد و در وسط عزاداران قرار گرفت و بر سر و سینه می زد و می گفت: انا مخیلف قیمنی العباس من فحیلفم که عباس مرا شفا داد.

مردم با دیدن این معجزه دور او را گرفته و لباسهای او را به عنوان تبرک پاره می کردند و خلاصه عزاداری به هم خورد.

بعدها که از او سؤال کردند چطور شفا یافتی ؟ گفت : من در خواب بودم که دیدم شخصی رشید در حالیکه سوار اسب سفیدی بود آمد و به من گفت: فخیلف همه برای عباس عزاداری می کنند تو چرا اینجا نشسته و عزاداری نمی کنی ؟ گفتم: آقا من نمی توان بلند شوم مگر شما دستهایتان را به من بدهید تا من به کمک دستهای شما بلند شوم. دیدم فرمود: ما عندی من یدین من که دست ندارم . گفتم پس من چه کنم ؟ فرمود رکاب اسب را

بگیر و بلند شو. من رکاب اسب را گرفته و بلند شدم و از
خواب برخاستم که دیدم شفا یافته ام.

پرسش

؟ آیا این که مداحان میگویند که حضرت عباس جز در
لحظات آخر شهادت امام حسین را به لفظ #برادر خطاب
نکرده است و تنها به الفاظ مولا و سید خطاب کرده
حقیقت دارد !!

◊#پاسخ◊

❦ در این شکی نیست که حضرت عباس در لحظات آخر
زندگی و در هنگامه شهادت برادرش را چنین مخاطب
قرار داد ؛

« نادی باعلی صوته ادرکنی یا #اخی » « با صدای بلند
فریاد زد برادر مرا دریاب »

📖بصار العین ص30

❦ اما این که حضرت جز در این لحظات آخر دیگر
حسین علیه السلام را با تعبیر #برادر خطاب قرار نداده
است قابل قبول نمی باشد و در موارد متعددی این تعبیر
از #عباس علیه السلام واقع شده است .

﴿آنجا که از حسین علیه السلام اجازه ورود به میدان می
خواست ، امام را چنین مخاطب قرار داد ؛

«یا #اخی هل من رخصه » « ای برادر آیا اجازه به میدان
رفتن را می دهی »

﴿بجاء الانوار ج 45 ص 41﴾

﴿آنجایی که شمر برای عباس علیه السلام امان نامه
فرستاد ، ایشان چنین پاسخ داد ؛

« آیا می خواهی که #برادر و سرورمان حسین فاطمه را
واگذاریم و در اطاعت ملعونان و فرزندان ملعون ها در
آییم »

📖الهوف ص 148

📖امشير الاحزان ص 55

🕌در روز تاسوعا امام حسين را چنين مخاطب قرار داد ؛

« ای #برادر آنان به سوی تو حرکت کرده اند » « یا اخی
اتاک القوم »

📖تاریخ طبری ج 5 ص 416

📖انساب الاشراف ج 3 ص 391

بنابر این ادعای این که حضرت عباس جز در لحظات
آخر زندگی دیگر امام حسین علیهما السلام را با تعبیر
برادر مخاطب قرار نداده است قابل قبول نمی باشد .

عتبهٔ درب را می بوسم که گرد و خاک پای زوار است!

✓ حضرت آیت الله بهجت خود را فقیر درگاه اهل بیت
علیهم السلام می دانست و از کسانی که در مقابل
معصومین علیهم السلام تواضع می کردند، به عظمت یاد
می کرد.

گاهی به این مناسبت حکایت شیخ انصاری رحمه الله را
بیان می‌کرد و می‌فرمود: مرحوم دربندی به ایشان گفت:
آقا، کار شما برای مردم حجت است. وقتی به حرم
می‌روی، ضریح حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام را
ببوس. شیخ در جواب فرمود: عتبهٔ درب را می‌بوسم که
گرد و خاک پای زوار است.